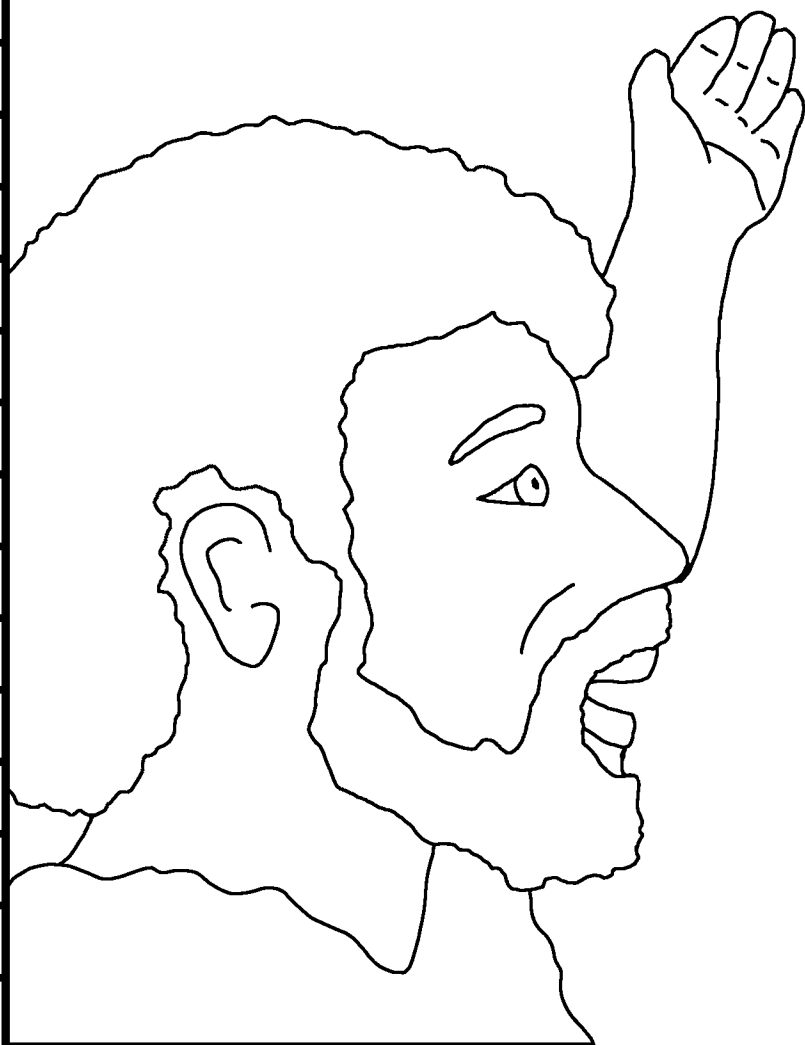


کتاب مقدس برای کودکان  
تقدیم می‌کند



مردی که از  
طرف خدا  
فرستاده شد



نویسنده: Edward Hughes

طراحی تصاویر: Alastair Paterson; Byron Unger; Lazarus

بازگویی از: E. Frischbutter; Sarah S.

مترجم: Nahid Sepehri

ناشر: Bible for Children

[www.M1914.org](http://www.M1914.org)

BFC

PO Box 3

Winnipeg, MB R3C 2G1

Canada

©2020 Bible for Children, Inc.

حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان‌ها را کپی و یا چاپ  
نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.



روزی کاهن پیری به نام زکریا در معبد بزرگ مشغول  
سوزاندن بخور بود. در بیرون معبد بزرگ  
مردم مشغول دعا بودند. ناگهان زکریا  
از ترس به لرزه درآمد.



فرشته‌ای در آنجا ظاهر شد و گفت: "نترس، خدا مرا فرستاده  
است. تو صاحب پسری خواهی شد. اسم او را یحیی بگذار.

او پر از روح القدس خواهد بود و بسیاری را  
به سوی خداوند هدایت خواهد  
کرد."



مردمی که بیرون ایستاده بودند، از سکوت زکریا متعجب  
شده بودند و می‌گفتند: "با ما حرف بزن."

آنها نمی‌دانستند که چون زکریا وعده  
خدا را باور نکرده بود، جبرائیل به  
او گفته بود که تا هنگام به دنیا آمدن  
نوزاد دیگر نمی‌تواند حرف

بزند. زکریا با خود  
فکر می‌کرد که

همسرش برای

بچه‌دار شدن

خیلی پیر شده

است.



وقتی زکریا به خانه رفت همه سخنان فرشته  
را برای همسرش نوشت. الیزابت نیز از این  
مسئله متعجب شد. آنها همیشه برای بچه‌دار  
شدن دعا می‌کردند. آیا این اتفاق خواهد افتاد؟



خیلی زود الیزابت  
متوجه شد که حامله  
شده است و خدا را  
شکر کرد. روزی  
مریم، دختر عموی  
الیزابت، به ملاقات  
او آمد. مریم نیز نیز  
حامله شده بود.



وقتی مریم به آنجا رسید، بچه در شکم  
الیزابت شروع به تکان خوردن کرد، و  
الیزابت از روح القدس پر شد. او  
می دانست که بچه مریم  
عیسی مسیح خداوند  
خواهد بود. آن دو  
زن با خوشی شروع  
به شکرگزاری  
خدا کردند.





همان طور که خدا گفته بود فرزند الیزابت به دنیا  
آمد. خویشاوندان او می خواستند نام پدرش  
یعنی زکریا را به روی طفل بگذارند.

زکریا فرمان خداوند را به یاد  
آورد و بر روی کاغذی نوشت:  
"نه! اسم طفل یحیی است."

وقتی زکریا نام یحیی  
را نوشت زبانش

باز شد. پس

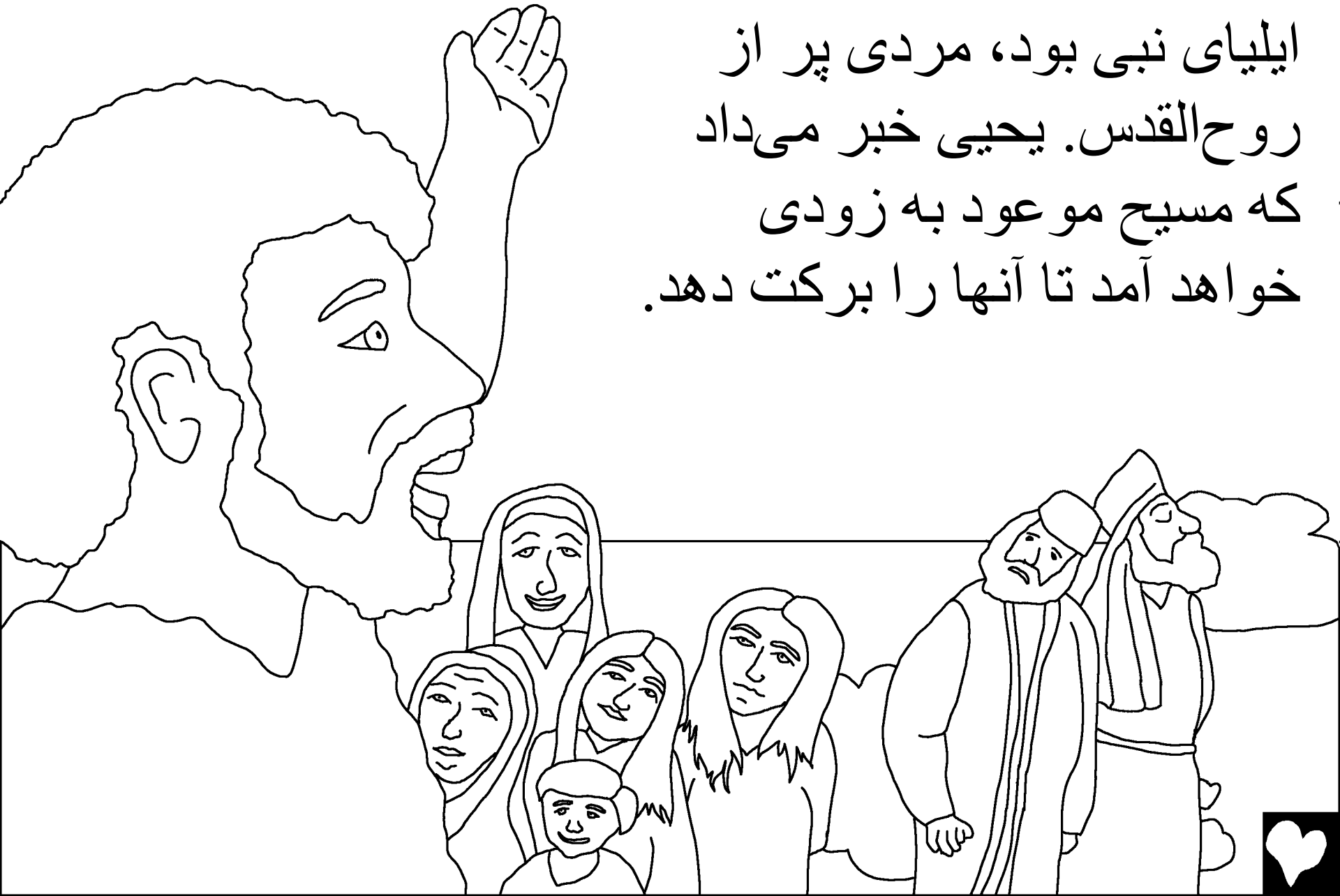
شروع به

شکرگزاری

خدا کرد.



وقتی یحیی بزرگ شد، مانند  
ایلیای نبی بود، مردی پر از  
روح القدس. یحیی خبر می داد  
که مسیح موعود به زودی  
خواهد آمد تا آنها را برکت دهد.



رهبران یهود از یحیی متفّر  
بودند زیرا یحیی به مردم  
می‌گفت: "توبه کنید! گناه  
نکنید." آنها نمی‌خواستند در  
مورد گناهانشان چیزی بدانند.



مردم او را یحیای تعمید دهندہ نامیدند زیرا او مردم را به  
نشانهٔ این کہ از گناہان خود توبہ کردہ اند، در  
آب تعمید می داد. روزی عیسی آمد تا یحیی

او را تعمید بدهد. یحیی  
با اعتراض گفت: "من  
احتیاج دارم از تو تعمید  
بگیرم." اما عیسی

پاسخ داد:  
"بگذار همین  
طور باشد."

سپس یحیی  
او را تعمید داد.



بعد از تعمید  
عیسی، یحیی دید  
که روح القدس به  
شکل کبوتری بر  
عیسی نازل شد. این  
علامتی از طرف خدا  
بود. یحیی می دانست  
که عیسی پسر خداست.  
یحیی عیسی را بره  
خدا نامید یعنی کسی  
که گناه جهان را  
برخواهد داشت.



یحیی بسیاری از مردم را به طرف خدا هدایت کرد. اما  
هیرودیس، که حاکم شریری بود، یحیی را به زندان انداخت.  
زیرا یحیی به هیرودیس گفته بود: "درست نیست که تو با  
هیردویا، یعنی زن برادر خود ازدواج کرده‌ای."



هیردویس می‌دانست که  
یحیی خادم خدا و مردی  
مقدس است، اما نمی  
خواست از گناه خود دست  
بردارد. یحیی حتی در  
زندان هم از صحبت کردن  
برضد گناه و لزوم توبه،  
دست بر نمی‌داشت.



به خاطر روز تولد هیرودیس جشن بزرگی برپا شده بود.

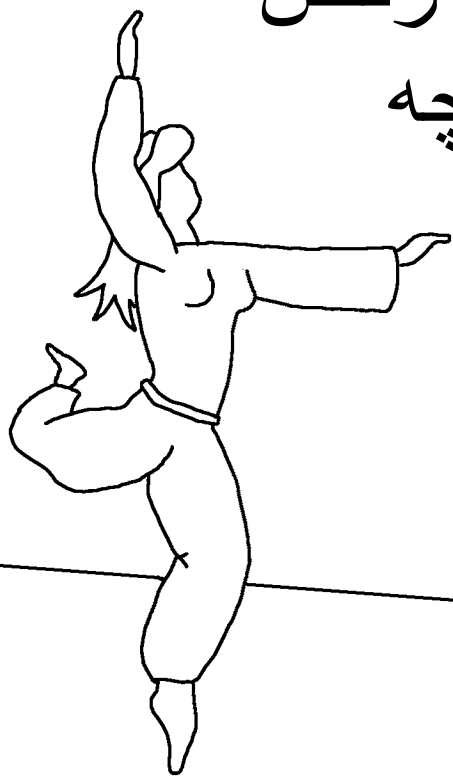
دختر هیرودیا برای هیرودیس رقصید و او از رقص

هیرودیا بسیار لذت برد و به آن دختر گفت: "چه

می خواهی که به تو بدهم؟ تو حتی می توانی

نصف مملکت مرا هم درخواست

کنی."





آن دختر از  
مادرش پرسید:  
"چه بخوام؟" مادر  
شریر وی که از  
یحیی نفرت داشت  
به او گفت: "سر  
یحیای تعمد دهند  
را بخواه." این  
درخواست خیلی  
شرارت بار بود!





هیردویا به هیرودیس  
در یک سینی به من  
بود بسیار متأسف بود،

گفت: "سر یحیی تعمید دهنده را  
بدهید." هیرودیس از قولی که داده  
اما مغرورتر از آن بود که بخواهد

قول خودش را بشکند. بنابراین  
دستور داد که سر یحیی را قطع  
کنند و نزد او بیاورند.  
سربازان او اطاعت  
کردند و همان کار  
را انجام دادند.



شاگردان یحیی با اندوه بسیار جسد  
خادم با وفا و غیور خدا را دفن  
کردند. خدمت یحیی برای خدا  
اکنون به پایان رسیده بود.  
احتمالاً شاگردان یحیی  
می دانستند که  
عیسی می تواند آنها  
را در اندوهی که  
دارند تسلی بدهد.



مردی که از طرف خدا فرستاده شد

داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس

بر اساس

لوقا ۱ و ۳ و مرقس ۶

"کشف کلام تو نور می‌بخشد."

مزمور ۱۱۹: ۱۳۰



پایان



داستانهای کتاب مقدس با ما در بارهٔ خدایی صحبت می‌کنند که ما را  
آفرید و ارادهٔ او این است که شما نیز او را بشناسید.

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم کارهایی که او آنها را گناه می‌خواند.  
مجازات گناه مرگ است، اما خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانهٔ خود  
را فرستاد تا بر روی صلیب به خاطر بخشش گناهان ما بمیرد. عیسی مسیح پس از  
مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. اگر تو به عیسی ایمان بیاوری و از او  
بخواهی که گناهان تو را بیامزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو  
خواهد شد و تو برای همیشه با او زندگی خواهی کرد.

اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب این دعا را بکن: عیسای عزیز من  
ایمان دارم که تو خدا هستی، و به صورت انسان به زمین آمدی تا برای گناهان من  
بمیری، و اکنون زنده هستی. خواهش می‌کنم که وارد زندگی من بشوی و گناهان  
مرا ببخشی تا بتوانم زندگی تازه‌ای داشته باشم و برای همیشه با تو زندگی کنم.  
کمکم کن تا به عنوان فرزند تو بتوانم تو را اطاعت کنم و برای تو زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن! انجیل یوحنا ۳: ۱۶

